

اضطراب جایگاه اجتماعی

سرشناسه: دوباتن، آلن، ۱۹۶۹ - م.
عنوان و نام پدیدآور: اضطراب جایگاه اجتماعی / آلن دوباتن؛ ترجمهٔ مریم تقدیسی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص: مصور.
شابک: ۶-۴۶۳-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Status anxiety, c2004.
موضوع: کتاب حاضر در سال ۱۳۹۷ با عناوین متفاوت توسط مترجمان و ناشران مختلف منتشر شده است.
موضوع: منزلت اجتماعی
موضوع: Social status
موضوع: منزلت اجتماعی — جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Social status -- Psychological aspects
شناسهٔ افزوده: تقدیسی، مریم، ۱۳۴۲ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف۹/د۹ HM۸۲۱
رده‌بندی دیویی: ۳۰۵
شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۵۵۹۱۷۷۵

اضطراب جایگاه اجتماعی

آلن دوباتن

ترجمهٔ مریم تقدیسی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Status Anxiety
Alain de Botton
Penguin Books, 2014



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات قنوس

آلن دوباتن

اضطراب جایگاه اجتماعی

ترجمه مریم تقدیسی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۸

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۶ - ۴۶۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-463-6

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۹۰۰۰ تومان

فهرست

تعاریف	۷
جایگاه اجتماعی	۷
اضطراب جایگاه اجتماعی	۸
نظریه	۹

بخش اول: موجبات

۱. بی‌عشقی	۱۳
تمایل به جایگاه اجتماعی	۱۳
اهمیت عشق	۱۶
۲. افاده	۱۹
۳. توقعات	۲۹
پیشرفت مادی	۲۹
برابری، توقعات و حسادت	۳۸
۴. شایسته‌سالاری	۵۷
سه روایت قدیمی و پندآموز درباره شکست	۵۷
سه روایت جدید اضطراب‌آور درباره موفقیت	۶۴
۵. وابستگی	۸۱
عوامل وابستگی	۸۱

بخش دوم: راه‌حل‌ها

۹۹ فلسفه	۱.
۹۹ شرافت و آسیب‌پذیری	
۱۰۱ فلسفه و مصونیت	
۱۰۶ مردم‌گراییِ هوشمندانه	
۱۱۱ هنر	۲.
۱۱۱ مقدمه	
۱۱۴ هنر و افاده	
۱۲۸ تراژدی	
۱۳۶ طنز و شوخی	
۱۴۹ سیاست	۳.
۱۴۹ انواع انسان‌های آرمانی	
۱۵۴ دیدگاه سیاسی دربارهٔ اضطراب جایگاه اجتماعی در عصر مدرن	
۱۷۱ تغییر سیاسی	
۱۸۱ دین	۴.
۱۸۱ مرگ	
۲۰۰ همسانی	
۲۰۴ دو شهر	
۲۱۱ بوهمیا	۵.
۲۳۳ نمایه	

تعاریف

جایگاه اجتماعی^۱

— موقعیت فرد در جامعه؛ واژه‌ای برگرفته از واژه لاتین *statum* یا جایگاه (اسم مفعول فعل *stare* در زبان لاتینی به معنای قرار داشتن، ایستادن).
— این واژه در معنای دقیق‌تر به جایگاه حقوقی یا حرفه‌ای فرد در گروه اشاره دارد (متأهل، ستوان، یا از این قبیل). ولی در معنای گسترده‌تر — که در این کتاب بیشتر کاربرد دارد — به ارزش و اهمیت فرد از دیدگاه جامعه اشاره دارد.
— جوامع مختلف منزلت‌های مختلفی به گروه‌های اجتماعی اعطا کرده‌اند: شکارچیان، جنگجویان، خاندان‌های قدیمی، روحانیان، شوالیه‌ها، زنان بارور.
از سال ۱۷۷۶ جایگاه اجتماعی در دنیای غرب (قلمروی نه‌چندان روشن و مشخص اما آشنا که موضوع بحث ماست) اغلب با توجه به دستاوردهای مالی تعیین شده است.
— جایگاه اجتماعی والا پیامدهای خوشایندی به دنبال دارد، از جمله امکانات، آزادی، فرصت، آسایش، فراغت و شاید مهم‌تر از همه، احساس مورد توجه و ارزشمند بودن — احساسی که از طریق دعوت شدن به مهمانی‌ها، تملق شنیدن، خندیدن به شوخی‌های فرد (حتی زمانی که خنده‌دار نباشند)، احترام دیدن و در کانون توجه قرار داشتن به فرد دست می‌دهد.

1. status

— جایگاه اجتماعی والا از نظر بسیاری از بهترین نعمت‌های زمینی است (هرچند انگشت‌شمارند کسانی که این مطلب را به صراحت تصدیق کنند).

اضطراب جایگاه اجتماعی

— نوعی نگرانی که چنان تباہ‌کننده است که می‌تواند گستره‌های مختلف زندگی ما را نابود کند، نگرانی از این‌که نتوانیم خود را با آرمان‌های موفقیت که جامعه تعیین‌کننده آن است تطبیق دهیم و از شأن و احترام محروم شویم؛ نوعی نگرانی از این‌که از لحاظ منزلت اجتماعی در پایین‌ترین مرتبه یا در آستانه سقوط به مرتبه‌ای پایین‌تر قرار داشته باشیم.

— این اضطراب در نتیجه رکود اقتصادی، اخراج از کار، ترفیع گرفتن همکاران، بازنشستگی، گفتگو با همکاران در صنعتی مشابه، خواندن شرح موفقیت‌های بزرگ دوستان در روزنامه‌ها و مواردی از این قبیل ایجاد می‌شود. آشکار کردن اضطراب هم ممکن است مانند اقرار به حسادت (که در مورد این احساس هم وجود دارد) به لحاظ اجتماعی امری نکوهیده باشد. از این رو بروز دادن نشانه‌های این برانگیختگی درونی معمولاً امری نامتعارف است و بعد از شنیدن خبر موفقیت دیگری به نگاهی حاکی از اشتغال خاطر، لبخندی سرد یا مکثی طولانی محدود می‌شود.

— اگر جایگاه ما بر نردبان منزلت اجتماعی موجب چنین دغدغه‌هایی شده باشد به این دلیل است که تصور ما از خودمان به شدت به تصور دیگران از ما بستگی دارد. به استثنای افراد خاصی مانند سقراط یا عیسی [ع]، اکثر ما برای این‌که احساس خوبی درباره خود داشته باشیم متکی به نشانه‌های احترامی هستیم که از جامعه دریافت می‌کنیم.

— متأسفانه کسب منزلت اجتماعی دشوار و حفظ آن تا پایان عمر دشوارتر است. بجز جوامعی که در آن‌ها جایگاه اجتماعی از بدو تولد تعیین شده و خون اشرافی در رگ‌های صاحبان منزلت جریان دارد، به دست آوردن مرتبه‌ای والا در اجتماع به میزان موفقیت‌های ما بستگی دارد، و ممکن است به دلیل حماقت، عدم خودشناسی، مسائل اقتصاد کلان یا سوءنیت دیگران از رسیدن به جایگاه اجتماعی بازمانیم.

— و شکست سرچشمه حس حقارت است: آگاهیِ تباه‌کننده از این موضوع که نتوانسته‌ایم دنیا را متقاعد سازیم که فردی ارزشمندیم و از این پس محکومیم به افراد موفق غبطه بخوریم و از وجود خود شرمسار باشیم.

نظریه^۱

— اضطراب جایگاه اجتماعی قابلیت استثنایی در ایجاد درد و رنج دارد.
— تمایل به داشتن جایگاه اجتماعی مانند همه تمایلات دیگر کاربردهایی دارد: ایجاد انگیزه برای به‌کارگیری استعدادها، ترغیب به متمایز دیده شدن، ممانعت از رفتارهای نامتعارف و زیانبار و انسجام بخشیدن به اعضای جامعه حول یک نظام ارزشی متداول. ولی افراط در این تمایل هم مانند سایر موارد می‌تواند کشنده باشد.
— و این‌که شاید سودمندترین راه برای پرداختن به این وضعیت درک آن و صحبت درباره آن باشد.

بخش اول

موجبات

بی‌عشقی

تمایل به جایگاه اجتماعی

۱

در بارهٔ انگیزه‌هایی که ما را وادار به کسب جایگاه اجتماعی می‌کند فرضیات متداولی وجود دارد که از میان آن‌ها می‌توان آرزوی ثروتمند شدن، کسب شهرت و نفوذ را نام برد.

ولی شاید دقیق‌تر این باشد که مجموع آنچه را در جستجویش هستیم در واژه‌ای خلاصه کنیم که به ندرت در نظریهٔ سیاسی از آن استفاده می‌شود: عشق. بعد از تأمین نیازهای ابتدایی مانند غذا و سرپناه، مهم‌ترین خواستهٔ ناخودآگاهی که انگیزهٔ کسب جایگاهی والا در سلسله‌مراتب اجتماعی می‌شود، بیش از آن که به دست آوردن اموال یا قدرت باشد، میزان عشقی است که به دنبال کسب جایگاه اجتماعی از آن برخوردار می‌شویم. پول، شهرت، و نفوذ به عنوان نشانه‌های عشق — و ابزارهای رسیدن به عشق — دارای ارزش‌اند و به خودی خود هدف محسوب نمی‌شوند.

چطور می‌توان واژه‌ای را که عموماً با خواسته‌های ما از پدر و مادر یا همسرمان مرتبط است در مورد آنچه از دنیا می‌خواهیم و دنیا می‌تواند به ما بدهد استفاده کرد؟ شاید بتوان عشق را در قالب روابط خانوادگی، جنسی، یا

دنیوی، به مثابه احترام و اهمیتی تعریف کرد که فردی برای وجود فرد دیگر قابل است. برخوردار شدن از عشق کسی به معنای مورد توجه و مراقبت واقع شدن است. حضورمان اهمیت می‌یابد، ناممان در خاطر کسی می‌ماند، کسی به نظرهایمان گوش می‌کند، کسی هست که در هنگام شکست دلداری مان بدهد و نیازهایمان را برطرف سازد. و ما با چنین مراقبتی شکوفا می‌شویم. تفاوت‌هایی بین عشق به جنس مخالف و شکل‌های مختلف عشقی که به دنبال به دست آوردن منزلت اجتماعی از آن برخوردار می‌شویم وجود دارد: عشق نوع دوم بُعد جنسی ندارد، به ازدواج منتهی نمی‌شود، کسانی که چنین عشقی را نشان می‌دهند معمولاً انگیزه‌های دیگری برای ابراز آن دارند، و با وجود این کسانی که از چنین عشقی برخوردار می‌شوند درست مانند عشاق رمانتیک، از لطف و گشاده‌رویی دیگران بهره‌مند می‌شوند.

معمولاً درباره فردی که در اجتماع از جایگاه مهمی برخوردار است می‌گویند برای خودش «کسی» است و افرادی را که در نقطه مقابل قرار دارند «هیچ‌کس» می‌خوانند — که فی‌نفسه عبارتی یاوه است چون همه ما برحسب ضرورت افرادی دارای هویت هستیم و به یک اندازه حق حیات داریم. ولی چنین واژگانی بیانگر انواع رفتارهایی است که برای گروه‌های متفاوت مقرر شده‌اند. افراد فاقد منزلت دیده نمی‌شوند، با بی‌حوصلگی با آن‌ها برخورد می‌شود، مشکلاتشان و نیز هویتشان نادیده گرفته می‌شود.

آثار فقدان منزلت اجتماعی صرفاً در ابعاد مادی جلوه‌گر نمی‌شود. تاوان چنین فقدان به‌ندرت در حداقل امکان معاش و رنج‌های جسمی خلاصه می‌شود. جایگاه اجتماعی نازل شاید بیش از همه عزت‌نفس فرد را تحت تأثیر قرار دهد. این رنج را تا زمانی که تحقیر به دنبال نداشته باشد، مدت‌ها بدون شکایت می‌توان تحمل کرد. مثلاً سربازان و کاوشگرانی که با میل و اراده خود محرومیت‌هایی بیش از محرومیت فقیرترین اقشار جامعه را تاب می‌آورند، با آگاهی از احترامی که دیگران برایشان قایل‌اند این دوران پرمشقت را پشت سر می‌گذارند.

مزیت‌های موقعیت اجتماعی والا نیز فقط به ثروت محدود نمی‌شود. جای تعجب نیست اگر افراد بسیار متمول همچنان به مال‌اندوزی برای پنج نسل بعد از خود ادامه می‌دهند. تقلای این افراد زمانی غیرعادی به نظر می‌رسد که صرفاً

انگیزه مالی این ثروت‌اندوزی را در نظر بگیریم. آن‌ها علاوه بر پول، در جستجوی احترامی هستند که روند کسب ثروت به دنبال دارد. معدودند کسانی که مشخصاً عاشق هنر و زیبایی یا راحت‌طلب و خوشگذران باشند، ولی تقریباً همه ما ولع عزت و احترام داریم؛ و اگر در آینده جامعه‌ای پاداش جمع‌آوری دیسک‌های پلاستیکی کوچک را برخوردار از عشق قرار بدهد، چندی نخواهد گذشت که چنین اقلام بی‌ارزشی محور پرشورترین سوداها و اضطراب‌های ما خواهند شد.

۲

آدام اسمیت، نظریه عواطف اخلاقی^۱ (ادینبرو، ۱۷۵۹):

«این همه زحمت و هیاهو در جهان برای چیست؟ این همه طمعکاری و جاه‌طلبی، مال‌اندوزی، و کسب قدرت و برتری به کجا منتهی می‌شود؟ آیا همه این‌ها به منظور تأمین نیازهای طبیعی صورت می‌گیرد؟ دستمزد بی‌بضاعت‌ترین کارگران قادر به تأمین آن نیازهاست. در این صورت مزیت‌های هدف بزرگ زندگی انسان که آن را بهبود وضع زندگی مان می‌نامیم کدام‌اند؟

«می‌توان گفت که مزایای همه این‌ها دیده شدن، مورد توجه قرار گرفتن، جلب احساس همدردی و همدلی دیگران، آسودگی خاطر، و رضایت است. ثروتمند به اموال خود می‌بالد چون احساس می‌کند از این طریق طبیعتاً مورد توجه دنیا قرار می‌گیرد. در مقابل، فقیر از نداری خود شرمسار است چون احساس می‌کند از میدان توجه انسان‌ها بیرون رانده شده است. مورد توجه نبودن قطعاً پرشورترین خواسته‌های طبیعت بشر را سرکوب می‌کند. فقیر بدون آن‌که دیده شود می‌آید و می‌رود، و در میان جمع نیز همان قدر گمنام است که در آلودگی خود. در مقابل، فردی با جایگاه اجتماعی ممتاز را همه مردم دنیا می‌بینند. همه مشتاق دیدنش هستند. اعمالش مورد توجه عموم است. گفتار و رفتارش به‌ندرت با بی‌توجهی مواجه می‌شود.»

۳

زندگی هر فرد بزرگسالی را می‌توان از دیدگاه دو ماجرای عشقی بزرگ تعریف

1. *The Theory of Moral Sentiments*

کرد. اولی — ماجرای جستجوی عشق جنسی — را همه می‌شناسند، مسیر آن روشن است، نوسانات آن دستمایه اصلی موسیقی و ادبیات است، و به لحاظ اجتماعی پذیرفته شده و مورد احترام است. دومی — ماجرای طلب برخورداری از عشق مردم دنیا — قصه‌ای است مخفیانه‌تر و شرم‌آورتر. اگر به آن اشاره شود، اغلب با عباراتی گزنده و نیشدار بیان می‌شود؛ به عنوان مضمونی مختص طینت‌های حسود یا ناپاک، و گاهی نیز انگیزه کسب منزلت تنها از بُعد اقتصادی تفسیر می‌شود. و با این حال قصه عشق دوم از لحاظ شور، پیچیدگی، و اهمیت و فراگیر بودن چیزی از اولی کم ندارد، و شکست در آن نیز به اندازه شکست در اولی دردناک است. چنین شکستی دل‌شکستگی نیز به دنبال دارد؛ همان‌گونه که در نگاه سرد و حاکی از تسلیم آن دسته از افراد که دنیا به عنوان هیچ‌کس کنارشان گذاشته می‌توان دید.

اهمیت عشق

۱

ویلیام جیمز، اصول روان‌شناسی^۱ (بوستون، ۱۸۹۰):

«به حال خود رها شدن در جامعه و نادیده گرفته شدن از سوی اعضای آن، اگر در عمل چنین اتفاقی شدنی باشد، ظالمانه‌ترین مجازات است. وقتی با ورودمان کسی سرش را به سویمان برنگرداند، وقتی حرف می‌زنیم پاسخمان را ندهد، یا برای کاری که می‌کنیم اهمیتی قایل نباشد، وقتی همه تظاهر به ندیدنمان کنند، و طوری برخورد کنند که انگار وجود نداریم، چندی نمی‌گذرد که نوعی خشم و درماندگی عاجزانه در ما انباشته می‌شود که بی‌رحمانه‌ترین شکنجه‌های جسمی در مقابل آن تسکین‌بخش به نظر می‌رسند.»

۲

فقدان عشق چه تأثیری در ما می‌گذارد؟ چرا نادیده گرفته شدن ما را به چنان «خشم و درماندگی عاجزانه‌ای» دچار می‌کند که شکنجه جسمی در مقابل آن تسکین‌بخش به نظر می‌رسد؟ شاید بتوان گفت توجه دیگران از این لحاظ برای ما حایز اهمیت است که

1. *The Principles of Psychology*

ذاتاً در مورد ارزش خود دچار تردید هستیم — در نتیجه آنچه دیگران دربارهٔ ما فکر می‌کنند نقش مهمی در تصور ما از خودمان دارد. حس هویت ما در بند قضاوت‌های اطرافیانمان است. اگر شوخی‌هایمان آن‌ها را سرگرم سازد، به قدرت شوخ‌طبعی‌مان اطمینان پیدا می‌کنیم. اگر تحسینمان کنند، احساس برتری می‌کنیم. و در صورتی که به هنگام ورودمان به اتاق نگاهمان نکنند یا پس از پی بردن به شغل‌مان نشانه‌هایی از بی‌حوصلگی در آن‌ها مشاهده کنیم، دستخوش تردید می‌شویم و احساس بی‌ارزش بودن می‌کنیم.

در دنیایی آرمانی می‌توان نفوذناپذیرتر بود. چه نادیده گرفته شویم، چه تحسین شویم و چه تمسخر، تزلزل‌ناپذیر باقی می‌مانیم. اگر کسی اغواگرانه مجیزمان را بگوید بیش از حد تحت تأثیر قرار نمی‌گیریم. و اگر قضاوت منصفانه‌ای در مورد خود داشته باشیم و به ارزش خود پی برده باشیم، نظر نامربوط دیگری لطمه‌ای به ما وارد نمی‌کند. ما ارزش خود را می‌دانیم و خصوصیاتمان را می‌شناسیم. اما در دنیای غیرآرمانی درون ما مجموعه‌ای از دیدگاه‌های متضاد دربارهٔ خودمان وجود دارد. هم از زیرکی‌های خود آگاهیم و هم از حماقت‌هایمان، هم از شوخ‌طبعی و هم از کسالت‌بار بودنمان، و هم مهم بودنمان و هم زیادی بودنمان. و در چنین وضعیت متزلزلی، مسئلهٔ تعیین منزلت ما به دیدگاه جامعه دربارهٔ ما بستگی دارد. بی‌توجهی به ما ارزیابی‌های منفی‌مان را تشدید می‌کند، و لبخندی یا تعریفی به همان سرعت موجب تشدید ارزیابی‌های مثبت ما از خودمان می‌شود. ما برای پذیرفتن خود نیازمند مرحمت دیگرانیم.

«ایگو»^۱ یا تصور ما از خودمان را می‌توان بادکنک سوراخی در نظر گرفت که همواره نیازمند هلیوم عشق از دنیای خارج است تا بادکرده باقی بماند، بادکنکی که در مقابل کمترین خراشیدگی‌های ناشی از بی‌توجهی‌های دیگران به شدت آسیب‌پذیر است. میزان خوشحالی ناشی از توجه دیگران و لطمه‌ای که بی‌توجهی آن‌ها بر ما وارد می‌سازد تأمل‌برانگیز و در عین حال نامعقول است. گاهی به دنبال سلام سرد یک همکار یا پاسخ ندادن کسی به تلفن‌هایمان خلقمان تنگ می‌شود، و گاهی فقط به این دلیل که کسی ناممان را به خاطر داشته و سید میوه‌ای برایمان فرستاده زندگی در نظرمان معنادار و ارزشمند می‌شود.

1. ego

از این رو تعجبی ندارد که درباره جایگاهمان در دنیا، چه از دیدگاه عاطفی و چه مادی، دچار چنین تنش و اضطرابی شویم. این جایگاه تعیین‌کننده میزان عشقی است که از آن برخوردار می‌شویم، که این نیز به نوبه خود عشق و اعتمادی را که به خود داریم تعیین می‌کند. این جایگاه کلید دستیابی به متاعی است که از اهمیتی بی‌مانند برخوردار است: عشقی که بدون آن نه می‌توانیم به خود اعتماد کنیم و نه خصوصیاتمان را تاب بیاوریم.

پیامدهای مورد بی‌توجهی واقع شدن

خودانگاره	نگرش دیگران
من مایه ننگم	تو شکست‌خورده‌ای
من کسی نیستم	تو اهمیتی نداری
من احمقم	تو خنگی
من زیرکم	
من قابل قبولم	
من ارزشمندم	

پیامدهای عشق

خودانگاره	نگرش دیگران
من زیرکم	تو باهوشی
من قابل قبولم	تو مهمی
من ارزشمندم	تو موفق‌ی
من مایه ننگم	
من کسی نیستم	
من احمقم	

افاده

۱

در اولین سال‌های زندگی کسی اهمیت نمی‌دهد چه می‌کنیم و وجودمان به تنهایی کافی است تا از لطف و محبتی بی‌قید و شرط برخوردار شویم. می‌توانیم بعد از غذا آروغ بزنینم، با نهایت قدرت جیغ بکشیم، نه پولی درآوریم و نه دوستان مهمی داشته باشیم — و با این همه ارزشمند باشیم.

ولی رسیدن به سنین بزرگسالی به معنای ورود به دنیایی است تحت تسلط شخصیت‌های سرد و افاده‌ای که رفتارشان باعث ایجاد اضطراب جایگاه اجتماعی در ما می‌شود. اگرچه برخی دوستان و دوستان‌ارمان اطمینان می‌دهند حتی در صورت ورشکستگی و بدنامی ترکمان نمی‌کنند (که شاید حتی در یکی از روزهای خوب زندگی بتوانیم باورشان کنیم)، عموماً فقط به لطف توجه مشروط افراد افاده‌ای است که یک جویری زندگی را سر می‌کنیم.

۲

واژه «snobbery» (افاده) اولین بار در دهه ۱۸۲۰ در انگلستان به کار رفت. در گذشته بسیاری از کالج‌های آکسفورد و کمبریج در کنار نام دانش‌آموزان عادی می‌نوشتند sine nobilitate (به معنی فاقد اشراف‌زادگی) یا شکل مخفف آن

«s.nob» را می‌نوشتند تا بتوانند آن‌ها را از هم‌ترازان اشرافی‌شان تشخیص دهند، و واژه snob یا افاده‌ای نیز از همین روال سرچشمه گرفته است. این واژه در گذشته به معنای فردی فاقد منزلت والای اجتماعی بود، ولی به سرعت معنای جدید و کاملاً متضادی پیدا کرد: کسی که از افراد فاقد منزلت والای اجتماعی بیزار است. همچنین روشن بود کسانی که از این واژه استفاده می‌کردند آن را با لحنی تحقیرآمیز برای توصیف موقعیتی به کار می‌گرفتند که از نظر آن‌ها تأسف‌برانگیز و مایهٔ مضحکه بود. ویلیام تِکری در کتاب خود تحت عنوان کتاب افاده‌ای‌ها^۱ (۱۸۴۸)، که یکی از اولین کتاب‌هایی است که در این زمینه نوشته شده، می‌گوید افاده‌ای‌ها در بیست و پنج سال اخیر «مانند ریل راه‌آهن به سراسر انگلستان راه یافته‌اند. آن‌ها در قلمرویی که خورشید هرگز در آن غروب نمی‌کند به رسمیت شناخته شده‌اند». ولی در واقع آنچه تازگی داشت افاده نبود، بلکه روحیهٔ مساوات‌طلبانه‌ای بود که در مقایسه با آن رفتار سنتی تبعیض‌آمیز به شکل فزاینده‌ای نپذیرفتنی به نظر می‌رسید، حداقل برای مردانی مانند تِکری.

۳

از آن زمان به بعد افاده‌ای به کسی اطلاق می‌شود که رفتارشان نشان‌دهندهٔ تعصبات علنی فرهنگی یا اجتماعی است و به وضوح از برتری فرد، موسیقی یا نوشیدنی خاصی دفاع می‌کند. بر این اساس، افاده‌ای‌ها کسانی هستند که پافشاری خود بر برتری ارزش‌های مورد نظرشان را به طور علنی ابراز می‌کنند. با این حال شاید دقیق‌تر باشد که معنای افاده را محدود کنیم به روش خاصی که تعیین می‌کند چه کسانی و چه چیزهایی باید مورد احترام باشند. مشخصهٔ بارز افاده‌ای‌ها صرفاً رفتارهای تبعیض‌آمیزشان نیست بلکه اصرارشان بر رابطهٔ مستقیم مرتبهٔ اجتماعی با ارزش انسانی است.

گرچه افاده‌ای‌ها در قدیم به نوعی اشراف‌زاده بودند (چون در ابتدا نامشان در زبان انگلیسی در زمان و مکانی برده شد که در آن طبقهٔ اشراف در صدر طبقات اجتماعی قرار داشت)، مفهوم افاده فراتر از شور و اشتیاق برای شکار و عضویت

1. *Book of Snobs*

در باشگاه افراد متشخص بود. افاده‌ای‌ها در سراسر تاریخ خود را به گروه‌های برجسته — سربازان (اسپارت، ۴۰۰ ق.م)، اسقف‌ها (رم، ۱۵۰۰)، شاعران (وایمار، ۱۸۱۵)، کشاورزان (چین، ۱۹۶۷) — نزدیک می‌ساختند و در پی جلب نظر آن‌ها بودند، زیرا قدرت در صدر علائق افاده‌ای‌ها قرار داشت، و با تغییر قدرت به طور طبیعی و بلافاصله اهدافشان را تغییر می‌دادند.

۴

افاده‌ای‌ها به راحتی می‌توانند ما را خشمگین و عصبی کنند چون هویت درونی مان — همان فردی که خارج از موقعیت اجتماعی مان هستیم — نمی‌تواند رفتار آن‌ها را با ما تعیین کند. شاید حکمت سلیمان و هوش و زیرکی اودیسه به ما عطا شده باشد، ولی تا وقتی که نتوانیم ویژگی‌های ارجمند اجتماعی کسب کنیم، به ما اعتنایی نخواهند کرد.

این ماهیت مشروط می‌تواند موجبات درد و رنجمان را فراهم سازد چون الگوی عشق بزرگسالی همان عشق بی‌قید و شرط والدین به کودک است. اولین تجربه ما از عشق مربوط به زمانی است که برهنه و درمانده تحت مراقبت قرار گرفته بودیم. در واقع جبران مراقبت‌های اولیه‌ای که از نوزاد می‌شود و عشقی که از آن برخوردار می‌شود با پاداش‌های مادی امکان‌پذیر نیست. آن‌ها صرفاً به دلیل وجودشان از عشق و مراقبت برخوردار می‌شوند — هویت در عریان‌ترین و ابتدایی‌ترین حالت. والدین با وجود یکدندگی‌ها و فغان‌های بی‌وقفه کودکان، یا گاهی به دلیل آن، به آن‌ها عشق می‌ورزند.

با بزرگ شدن فرد، این محبت به دستاوردهای او مشروط می‌شود: ادب و تربیت، موفقیت در مدرسه و مراحل بالاتر، و رسیدن به مقام و منزلت. چنین دستاوردهایی شاید مورد توجه و علاقه دیگران قرار گیرد، ولی محبتی که به دلیل کارهایمان دریافت می‌کنیم در مقایسه با طعم نوازش‌های سخاوتمندانه و بی‌قید و شرطی که به خاطر چیدن مکعب‌های چوبی روی کف آشپزخانه یا داشتن بدنی نرم و تپل و چشمانی درشت و معصوم در دوران کودکی از آن برخوردار می‌شدیم، جذابیت و درخشش چندانی ندارد.

چنین تمنایی نشان می‌دهد که فقط آدم‌های ناشی اذعان می‌کنند که به دنبال

ایجاد رابطه دوستی حول محور قدرت یا شهرت‌اند. چنین معیارهایی دلایلی موهن و متزلزل برای دعوت به ناهار به نظر می‌رسند چون خارج از دامنه خود واقعی و تقلیل‌ناپذیرمان قرار دارند. ممکن است شغل‌مان را از دست بدهیم و نفوذمان کم شود، اما نیاز دوران کودکی‌مان به محبت کم نمی‌شود. از این روست که متملقان باهوش می‌دانند که باید نشان دهند دقیقاً به همان بخش بی‌منزلت طعمه‌شان علاقه دارند، و ماشین سفارت، تصاویر وی در روزنامه‌ها یا این‌که او مدیر فلان شرکت است صرفاً مشخصه‌های اتفاقی یک وابستگی عمیق و خالص‌اند.

با این حال علی‌رغم تلاش‌های آن‌ها، ممکن است طعمه تلون مزاج نهفته در زیر ظاهر موجه افاده‌ای‌ها را تشخیص دهد و محفل آن‌ها را ترک کند، چون این افراد می‌ترسند از این‌که ماهیتشان با منزلتی که شاید مدتی کوتاه آن را در اختیار داشته باشند منطبق نباشد.

۵

افاده‌ای‌ها که توجه و علاقه خاصی به شهرت و موفقیت دارند، زمانی که وضعیت اجتماعی‌آشنایانشان دستخوش تغییر می‌شود، به شکلی غم‌انگیز و در عین حال خنده‌دار حساب و کتاب می‌کنند که صمیمی‌ترین دوستانشان در شرایط فعلی چه کسانی هستند.

عصری مه‌آلود در پاریس در اواخر قرن نوزدهم راوی بورژوای رمان در جستجوی زمان از دست‌رفته (۱۹۲۲) اثر مارسل پروست برای صرف شام با دوستی از طبقه اشراف به نام مارکی دو سن‌لو وارد رستورانی گران‌قیمت می‌شود. او زودتر از سن‌لو می‌رسد، و خدمه که مشتری‌شان را با توجه به کت مندرس و نام ناآشنایش قضاوت می‌کنند فرض را بر این می‌گذارند که یکی از آن هیچ‌کس‌ها وارد رستوران‌شان شده است. از سر بنده‌نوازی او را سر میزی در معرض سوز هوای سرد می‌نشانند و با اکراه از او پذیرایی می‌کنند.

ولی یک ربع بعد که مارکی از راه می‌رسد و دوستش را معرفی می‌کند ناگهان در برخورد خدمه با راوی تحولی شگرف ایجاد می‌شود. مدیر در مقابلش تا کمر خم می‌شود، منو را مقابلش قرار می‌دهد، با آب و تاب درباره غذای مخصوص روز توضیح می‌دهد، از لباسش تعریف می‌کند، و برای این‌که راوی تصور نکند این ادب و نزاکت کوچک‌ترین ارتباطی با مارکی نجیب‌زاده دارد، هرازگاهی

لبخندی دزدانه به او تحویل می‌دهد که ظاهراً نشان‌دهنده محبتی کاملاً شخصی به اوست. وقتی راوی از مدیر کمی نان می‌خواهد او پاشنه‌هایش را به هم می‌کوبد و می‌گوید:

«حتماً جناب بارون!» با اندوهی تصنعی به او گفت: «من بارون نیستم.» گفت: «اوه مرا ببخشید جناب کنت!» اگر برای بار دوم با او مخالفت می‌کردم بدون شک تا مرتبهٔ مارکی ارتقا می‌یافتم.

این تغییر رفتار ناگهانی گرچه گرم و خوشایند است، واقعیت نهفته در پس آن سرد و بی‌روح است، چون مدیر به هر صورت نظام ارزشی افاده‌ای‌اش را اصلاح نکرده است. او تنها در محدوده‌های ظالمانهٔ تفکر خود رفتاری متفاوت ارائه کرده — و فرصت یافتن مارکی دو سن‌لو یا شاهزادهٔ قصه‌هایی که به نمایندگی از ما بتواند دنیا را در مورد نجابت طبیعتان متقاعد سازد به ندرت دست می‌دهد. ناگزیر در غالب اوقات شاممان را در همان سوز سرما به پایان می‌رسانیم.

۶

روزنامه‌ها نیز به این مشکل دامن می‌زنند. از آن‌جا که افاده‌ای‌ها قوهٔ قضاوت مستقل ضعیف و از طرفی عطشی سیری‌ناپذیر به دانستن نظر افراد متنفذ دارند، جو مطبوعاتی اثر تعیین‌کننده‌ای بر عقایدشان دارد.

به گفتهٔ تکرری ردپای کنجکاو و سواس‌گونهٔ انگلیسی‌ها در مورد مرتبه‌های بالای اجتماعی و اشراف را از قدیم می‌توان در روزنامه‌های این کشور یافت که روزانه پیام‌هایی را دربارهٔ منزلت اجتماعی افراد سرشناس و مشهور، و به طور تلویحی پیام‌هایی را در مورد مردم عادی و پیش‌پاافتادگی افراد فاقد نام و شهرت به مردم القا می‌کردند. کابوس خاص او در این زمینه بخش «گزارش دوره‌ای از زندگی‌های درباری»^۱ روزنامه‌ها بود که مهمانی‌ها، تعطیلات، تولدها و مرگ‌های «جامعهٔ اشرافی» را به شکلی محترمانه پوشش می‌داد. در روزهای خاصی از اکتبر ۱۸۴۸، همزمان با انتشار کتاب تکرری تحت عنوان کتاب افاده‌ای‌ها، روزنامهٔ مورنینگ پُست^۲ گزارش‌هایی منتشر می‌کرد دربارهٔ مهمانی شکار لُرد

1. court circular

2. Morning Post

بروگام در سالن بروگام («همه در این ورزش مفرح شرکت کردند»)، وضع حمل قریب الوقوع بانو اگنس داف در ادینبرو و ازدواج جورجینا پاکنهام با لرد برگلی («او در لباس ساتن سفید با آن چین‌های توری و یقه ایستاده بانویی تمام‌عیار به نظر می‌رسید. نیازی به گفتن نیست که او فوق‌العاده شده بود»).

تکری با تعجب می‌پرسد: «چطور می‌توانید این اراجیف را بشنوید و باز هم جزو افاده‌ای‌ها باشید؟ مرگ بر این روزنامه‌ها، این ابزار اشاعه و تبلیغ افاده‌ای‌ها!» و در تصدیق تفکر تکری باید گفت اگر روزنامه‌ها بخشی از علاقه و توجهشان به بانو اگنس داف و پیروانش را بر معنا و اهمیت زندگی عادی متمرکز می‌ساختند، می‌توانستند در کاهش میزان اضطراب جایگاه اجتماعی نقش مؤثری داشته باشند.

۷

برای درک بهتر این مشکل شاید بتوان گفت که تنها عامل افاده‌ای بودن ترس است. کسانی که از جایگاه اجتماعی خود مطمئن‌اند هرگز دیگران را تحقیر نمی‌کنند. پشت تکبر ترس نهفته است. ایجاد حس حقارت در دیگران در واقع به دلیل حس عذاب‌آور حقارت در خودمان است.

این ترس نسل اندر نسل منتقل می‌شود. افاده‌ای‌ها طبق الگویی که در همه رفتارهای تعدی‌گرایانه به چشم می‌خورد، نسل جدیدی از افاده‌ای‌ها را به وجود می‌آورند. نسل قبلی که در ذهنش رده‌های پایین اجتماع با قدرتی غیرعادی فاجعه را تداعی می‌کنند، آن را به نسل‌های بعدی منتقل می‌کند. به این ترتیب نسل بعدی از بستر احساسی لازم برای درک این‌که جایگاه فرودست (چه جایگاه خودشان چه جایگاه دیگران) لزوماً معادل بی‌ارزش بودن، و جایگاه والا لزوماً معادل برتری نیست، محروم می‌ماند.

در یکی از کارتون‌های مجلهٔ پانچ در سال ۱۸۹۲، دختری که در صبحی بهاری با مادرش در هایدپارک مشغول قدم زدن است به مادر می‌گوید: «امان، خانوادة اسپایسر ویلکاکس را ببین! به من گفته‌اند آن‌ها خیلی دوست دارند با ما آشنا شوند. بهتر نیست صدایشان کنیم؟»

مادر پاسخ می‌دهد: «به هیچ وجه عزیزم. اگر خیلی دوست دارند با ما آشنا شوند پس ارزش آشنایی را ندارند. تنها کسانی ارزش آشنا شدن با ما را دارند که نمی‌خواهند با ما آشنا شوند!»



«مامان، خانواده اسپایسر ویلکاکس را ببین! به من گفته‌اند آن‌ها خیلی دوست دارند با ما آشنا شوند. بهتر نیست صدایشان کنیم؟» «به هیچ وجه عزیزم. اگر خیلی دوست دارند با ما آشنا شوند پس ارزش آشنایی را ندارند. تنها کسانی ارزش آشنا شدن با ما را دارند که نمی‌خواهند با ما آشنا شوند!»

تنها در صورتی امید اندکی هست که مادر بتواند خانواده اسپایسر ویلکاکس را مورد عنایتی بی‌قید و شرط قرار دهد که به او کمک شود زخم‌های روحش، که رفتارش گواه بر آن‌هاست، بهبود یابد — و امید اندک‌تری هست که در چرخه افاده‌های نشئت‌گرفته از ترس کوچک‌ترین وقعه‌ای ایجاد شود.

با این حال دشوار می‌توان مانند افاده‌ای‌ها رفتار نکرد، چون این عارضه‌ای جمعی است. رنجشی که در دوران جوانی از افاده‌ای‌ها به دل گرفته‌ایم نمی‌تواند مانع از این شود که خودمان به تدریج به یکی از آن‌ها تبدیل شویم، چون بی‌توجهی گستاخانه آدم‌ها به ما طبیعتاً عطش جلب توجه آن‌ها را در ما تشدید می‌کند (این‌که مردم را دوست نداشته باشیم دلیل نمی‌شود که نخواهیم دوستان داشته باشیم). از این روست که فخرفروشی گروه‌های برجسته جامعه می‌تواند جمعی را به سمت جاه‌طلبی‌های اجتماعی سوق دهد که در ابتدا تمایلی به آن نداشتند ولی اکنون آن را یگانه ابزار بدیهی برای به دست آوردن شهرت و محبوبیت می‌دانند.

شاید اظهار تأسف برای این افراد و درک آن‌ها به جای تحقیر کردنشان

واکنش درست‌تری باشد، چون رفتارشان در واقع از تمایلی تحت تأثیر ترس و سرخوردگی برای کسب شأن و منزلت سرچشمه می‌گیرد. اولین واکنشی که احتمالاً وسوسه می‌شویم در مقابل تمناهای مضطربانه برای رسیدن به موقعیت اجتماعی نشان دهیم مسخره کردن آن‌هاست: کله‌گنده‌ها و صاحبان شیرهای طلایی. یکی از مشخصه‌های غالب تاریخ اثاثیه در دوران ویکتوریا خرید وسایلی در نهایت بی‌سلیقگی بود. بسیاری از آن‌ها ساخت شرکت جکسون و گراهام واقع در لندن بودند که خودنمایانه‌ترین کارشان بوفه‌ای از چوب بلوط با کنده‌کاری‌هایی به شکل پسرانی در حال چیدن انگور، دو ستون زن‌پیکر و چند ستون تزئینی بود. روی این بوفه یک گاو نر زرین به ارتفاع شصت سانتیمتر قرار گرفته بود.

پیش از استهزای هر کسی که این اثر را خریده شاید منصفانه‌تر این باشد که در زمینه و بستر گسترده‌تری تأمل کنیم که این نوع اثاثیه در آن ساخته و استفاده می‌شدند. شاید به جای سرزنش خریداران باید جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کردند سرزنش کنیم که شرایط ایجادشده در آن خرید چنین بوفه‌های پرزرق و برقی را به لحاظ روان‌شناختی ضروری و ارضاکنده می‌ساخت، جامعه‌ای که احترام در آن وابسته به ویتترین‌های عهد باروک بود. تاریخچهٔ تجملات ماجرای حرص و طمع نیست بلکه به طور دقیق‌تر می‌توان آن را سندی گواه بر ضایعهٔ عاطفی^۱ نامید. این تاریخچه میراث کسانی است که به دلیل حس حقارتی که دیگران در آن‌ها به وجود می‌آوردند احساس می‌کردند برای این‌که بتوانند عشق و محبت دیگران را بخرند باید اقلامی خارق‌العاده را به خود واقعی‌شان بیفزایند.

۸

اگر فقر تاوان مادی معمول برای جایگاه پست اجتماعی است، نگاه‌های سرد و بی‌اعتنا را می‌توان تاوان عاطفی آن به شمار آورد که افاده‌ای‌ها نمی‌توانند از تحمیل آن بر کسانی که فاقد نمادهای برتری اجتماعی هستند دست بکشند.

1. emotional trauma



بوفه کنده کاری شده از چوب بلوط، اثر جکسون و گراهام، لندن، ۱۸۵۲

توقعات

پیشرفت مادی

۱

معاون رئیس‌جمهور آمریکا ریچارد نیکسون در ژوئیه ۱۹۵۹ برای افتتاح نمایشگاهی از دستاوردهای فناوری و مادی کشورش به مسکو سفر کرد. قسمت جالب نمایشگاه نمونه‌ای از خانه یک کارگر معمولی آمریکایی بود: خانه‌ای موکت‌شده، با تلویزیونی در اتاق نشیمن، دو حمام و دستشویی، گرمایش مرکزی و آشپزخانه‌ای با یک ماشین لباسشویی، رخت‌خشک‌کن، و یخچال.

یکی از روزنامه‌های روسی که با دیدن نمایشگاه به خشم آمده بود در گزارش خود با عصبانیت این موضوع را انکار کرد و گفت که ممکن نیست یک کارگر معمولی آمریکایی با چنین تجملاتی زندگی کند و بعد از آن که به تمسخر آن را «تاج‌محل» نامید، به خوانندگانش توصیه کرد کل خانه را تبلیغی توخالی به نفع آمریکا تلقی کنند.

نیکیتا خروشچف هم که نیکسون را در نمایشگاه همراهی می‌کرد به اندازه خبرنگار به این قضیه مشکوک بود. او مقابل آشپزخانه آن خانه مدل به یک آبلیموگیری برقی اشاره کرد و به نیکسون گفت هیچ آدم عاقلی چنین «وسیلهٔ احمقانه‌ای» را نمی‌خرد.



نیکیتا خروشچف و ریچارد نیکسون مقابل آشپزخانه «تاج محل»،
نمایشگاه ملی آمریکا، مسکو، ۱۹۵۹

نیکسون پاسخ داده بود: «هر چیزی که باعث شود خانم‌ها کمتر در خانه کار کنند حتماً سودمند است.»

خروشچف با عصبانیت پاسخ داده بود: «زنان از نظر ما، و برخلاف آنچه شما در نظام سرمایه‌داری تان فکر می‌کنید، کارگر نیستند.»

آن روز عصر نیکسون برای مصاحبه به تلویزیون شوروی دعوت شد، و او از این فرصت برای تبلیغ دربارهٔ مزایای زندگی آمریکایی استفاده کرد. او زیرکانه سخنانش را با اشاره به دموکراسی یا حقوق بشر آغاز نکرد؛ بلکه موضوع پول و پیشرفت‌های مادی را مطرح ساخت. نیکسون شرح داد کشورهای غربی تنها در چندصد سال اخیر از طریق کارآفرینی و صنعت موفق شده‌اند بر گرسنگی و فقری که تا اواسط قرن هجدهم ادامه داشت، و همچنان در بسیاری از نقاط دنیا ادامه دارد، غلبه کنند. او در مقابل مخاطبان روس که بسیاری از آن‌ها حتی از امکان دسترسی به حمام و دستشویی شخصی یا داشتن کتری محروم بودند